

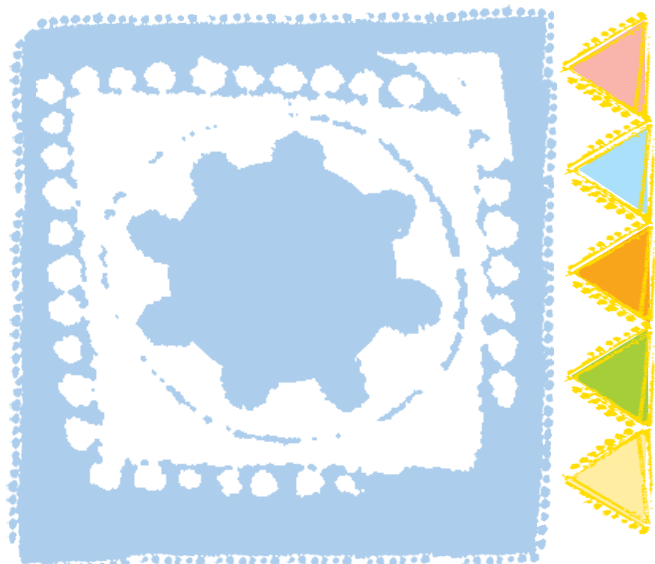
به نام خدا



این علامت به معنای انجام دادن فعالیت در وقت مناسب و با صرف وقت بیش تر است و ضرورتی ندارد بلافاصله پس از تدریس ، انجام شود.

این علامت به معنای ضرورت انجام دادن فعالیت در کلاس، بلافاصله بعد از خواندن متن است.

این علامت به معنای مراجعه به کتاب کار و انجام دادن فعالیت در آن است. این گونه فعالیت ها را می توان در کلاس یا خانه انجام داد (در این باره به علائم راهنمای موجود در کتاب کار مراجعه کنید).





هدیه‌های آسمان

ویژه‌ی اقلیت‌های دینی

تعلیم و تربیت دینی

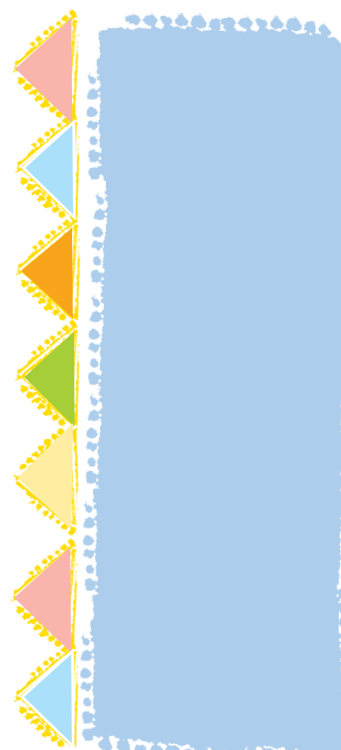
پنجم دبستان

۱۴۴

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

برنامه ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر برنامه ریزی و تألیف کتاب های درسی
نام کتاب: هدیه های آسمان (تعلیم و تربیت دینی) ویژه ی اقلیت های دینی - پنجم دبستان - ۳۳
ویراستار: مهدی مرادحاصل
آماده سازی و نظارت بر چاپ و توزیع: اداره ی کل چاپ و توزیع کتاب های درسی
مدیر هنری: مجید ذاکری یونسی
طراح گرافیک: فرشته نجفی
تصویرگران: صادق صندوقی، محمد حسین تهرانی، راهله برخوردار، محسن حسن پور، محبوب حبیب وندمرد،
مجید ذاکری یونسی، علی ذوالفقاری، ندا عظیمی، فرشته نجفی و امیر نساچی
عکاس: مجید ذاکری یونسی
صفحه آرا: معصومه چهره آرا ضیابری
ناشر: اداره ی کل چاپ و توزیع کتاب های درسی
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۹ - ۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹،
وب سایت: www.chap.sch.ir
چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (www.Offset.ir)
سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ چهارم ۱۳۹۱
حق چاپ محفوظ است.

شابک ۴-۱۵۷۴-۵-۹۶۴-۰ ISBN 964-05-1574-4





سلام دوست من

۱ خدا!

۲ یکتا

۳ صبح روز بعد ...

۴ اسراف!

۵ قایق چوبی

۶ آخرین برگ‌ها

۷ یک روز تعطیل

۸ باغ سَری

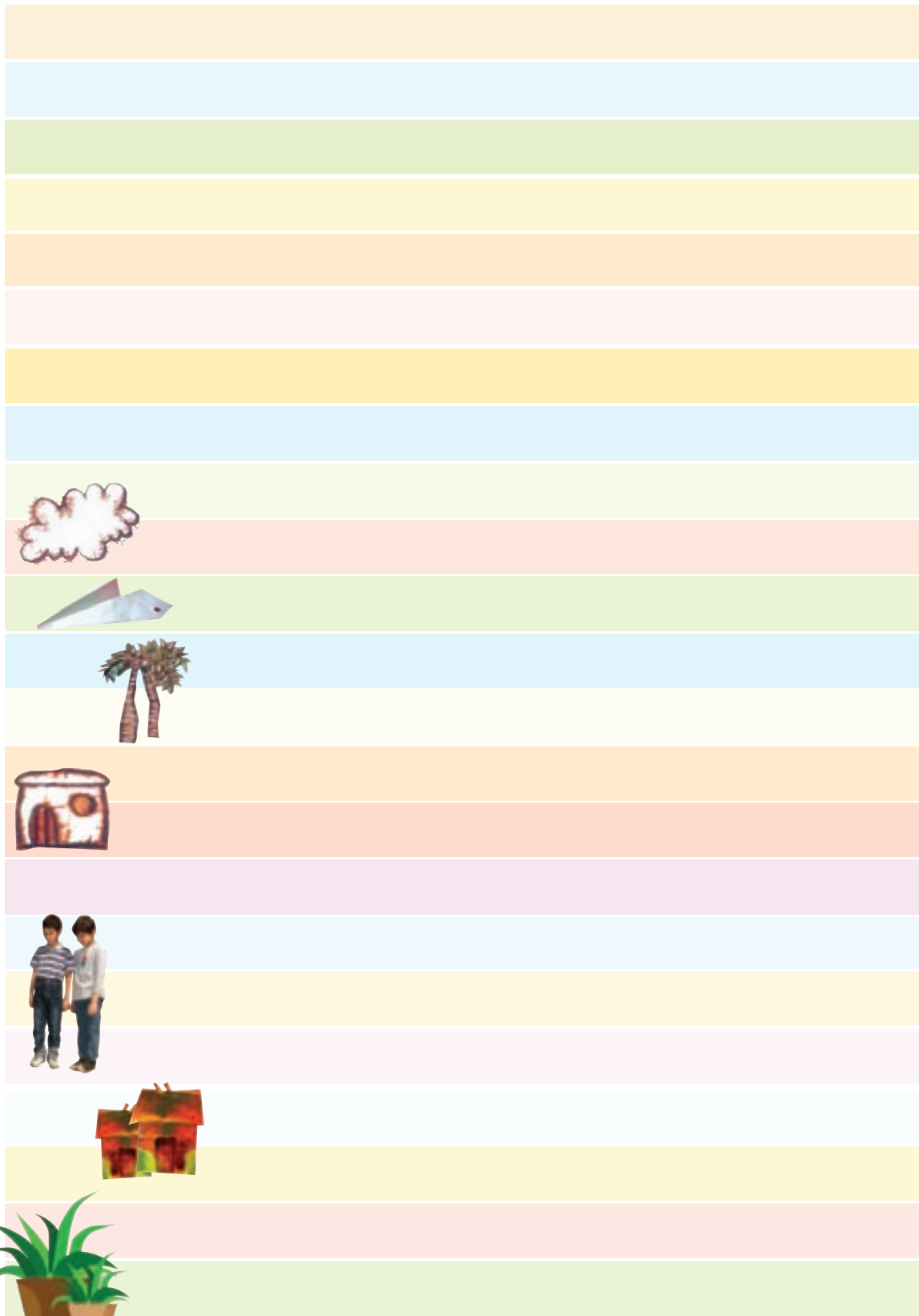
۹ تلافی!

۱۰ بازی شیرها و پلنگ‌ها

۱۱ حق مردم



فهرست



۱۴



۱۶



۲۰

۲۴



۲۸

۳۲

۳۶



۴۰

۴۲

۴۶



۵۰







سلام دوست من

یادش به خیر!

... اولین بار که تو را دیدم، کلاس دوم بودی؛
مثل یک غنچه‌ی کوچک و زیبای گل؛ مثل غنچه‌ای که
هر صبح دم با لبخند باز می‌شود.
یادت هست؟ ...

آن روزها می‌آموختی «مثل خورشید» گرم و مهربان
باشی؛ «شادی گل‌ها» را تماشا کنی و هر وقت که «ابرها
می‌آیند»، «هدیه‌های او» — قطره‌های ریز باران — را بر
روی صورت و دست‌های خود احساس کنی. به یاد
می‌آوری؟

می‌گفتی یاد گرفته‌ام همراه «با دوستانم» در «جشن
تولد» پیامبر خدا شرکت کنم و شاد و خوش حال باشم.
تو آن روزها آموختی

با ادب و احترام پای «سفره‌ی عمو نادر» بنشین،
با سعی و تلاش برای نظافت و پاکیزگی خودت
و «نیمکت سبز» بوستان محله‌ات بکوشی
و ...

به کلاس سوم که آمدی مثل کبوتری
که همراه نسیم پرواز می‌کند، به





همه جا سفر کردی؛ به همراه «بچه های طبیعت»
«مهربان ترین دوست» خود را شناختی؛
بعدها با دوستان دیگری آشنا شدی و به «عاقبت
کار» آن ها و خودت اندیشیدی.
روزی با هدیه ای دوست داشتنی به «عیادت»
بیماران رفتی؛ روزی دیگر در جشن مدرسه
شرکت کردی و سرانجام، یک روز با خودت
گفتی من باید «بهترین تصمیم» زندگی ام را
بگیرم.

کلاس چهارم را به خاطر داری؟
آن روز که با «آداب و رسوم» خاص در
بهترین جشن مدرسه شرکت کردی و
در این فکر بودی که «کسی مرا
می بیند» و با خود گفتی «این
دوستی ها» شیرین است و در
کلاس انشا موضوع «رؤیاهای
من» را انتخاب کردی!

و آن روز، که رؤیاهای قشنگت را به زبان آوردی و برای آن بچه خرگوش ها در آن «شامگاه
پاییزی» آرزوهای شیرین کردی!

اکنون کلاس پنجم هستی؛

بزرگ تر و داناتر شده‌ای.

خوب فکر می‌کنی، خوب

می‌فهمی، خوب تصمیم می‌گیری.

خوبی‌ها را می‌شناسی. خوب‌ها را دوست

داری،

و دوست داری همیشه خوب باشی.

من هم، دوباره برایت هدیه‌هایی از

آسمان آورده‌ام.

و مایلم «در یک روز تعطیل» سوار بر





«قایق چوبی» در «باغ سَرّی» به تفریح پردازیم و از

«اسراف» جلوگیری کنیم.

و سپس به تماشای «بازی شیر و پلنگ‌ها» رفته و به تماشاچیان بگوییم که «حق مردم» را به خوبی رعایت کنند.

راستی! پایان امسال، وقت خداحافظی من و توست

و من شاید بی تو غمگین بشوم ولی ما می توانیم همیشه به یاد هم باشیم.

دستم را به نشانه‌ی دوستی همیشگی، به سویت دراز می‌کنم؛ مثل دستِ سبزِ پیچکی که هر

صبحگاه، به سوی آسمانِ بی‌کران دراز می‌شود.

«خدا»ی «یکتا» پشت و پناهِت.

